

باطراحی عکس نوشته از ابیات و متن های برگزیده

هر برنامه، سعی می کنیم به نحوی قانون جبران

را درباره گنج حضور و آموزش های که دریافت

داشته ایم رعایت کنیم.



کہ تو آن ہوسی و بانی ہوس پوس
خویشین را کم مکن، یا وہ مکوش

مولانا

عكس نوشتہ اییات

و نکات انتخابی

برنامه ۹،۶ گنج حضور

www.parvizshahbazi.com

بِدَرْدِ مَرْدِه كَفْنِ رَا، بَه سِرِ گُورِ بَر آيِد
اَگَر اَن مَرْدِه مَارَا زُبْتِ مَن خَبَر آيِد

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۶۲

کنج حضور، پرویز شهبازی

برنامه ۹۰۶



آفتابی در یکی ذره نهان ناگهان آن ذره بگشاید دهان

مولوی

مثنوی

دفتر

ششم

بیت

۱۴۵۸۰



گنج حضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۹۰۶



گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه ۹۰۶

جز خُضوع و بندگی و اضطرار اندرین حضرت ندارد اعتبار

اضطرار: ناچاری؛ ناگزیری

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۲۳

چه کند مرده و زند چو از ویابد چیزی؟

که اگر کوه ببیند، بجهد پیشتر آید

مولوس، دیونگ، شمس، غزل شماره ۷۶۲

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

ز ملامت نگریم که ملامت ز تو آید
که ز تلخی تو جان را همه طعمِ شکر آید



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۶۲

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶





بخور آن را که رسیدت، مهل از بهر ذخیره
که تو بر جوی روانی، چو بخوردی دگر آید

هلیدن: گذاشتن، تری کردن

بنگر صنعتِ خوبش، بشنو وحیِ قلوبش
همگی نورِ نظر شو، همه ذوق از نظر آید

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۶۲

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶



غیر نطق و غیر ایما و سِجِل صد هزاران ترجمان خیزد ز دل

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

دکداز این جمله تن را در بصر

در نظر رو، در نظر رو، در نظر

مولوی، مثنوی، دفتر

ششم، بیت ۱۴۶۳

گنج حضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۹۰۶

مُبر او مید که عمرم بشد و یار نیاید

به که آید وی و بگره، نه همه در سحر آید

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۶۲

کنج حضور

پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶





مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۶۲

کنج حضور

تو مراقب شو و آگه، گه و بی‌گاہ که ناگه

مَثَلِ كَحْلِ عَزِيزِي شِهِ مَا دَرِ بَصْرِ آيِد

كُحْلِ عَزِيزِي: نوعی سرمه برای تقویت چشم



پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

چو در این چشم در آید، شود این چشم چو دریا

چو دریا نگر د او همه آبش گهر آید

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۶۲

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

نه چنان کو هر مرده که نداند کهر خود
همه گویا، همه جویا، همگی جانور آید



مولوی، دیوان شمس

غزل شماره ۷۶۲

گنج مضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۹۰۶

تو چه دانی، تو چه دانی که چه کانی و چه جانی؟
که خدا داند و بیند، منبری کز بشر آید

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۶۲

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶





مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۶۲

تو سخن گفتنِ بی لب، هله خوکن چو ترازو

که نماند لب و دندان چو ز دنیا گذر آید

هله: آگاه باش

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

از قرین بی قول و
گفت و گوی او
خوبد ز دد دل نهان از
خوی او

قرین: هم‌نشین

مولوی، مثنوی،

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه
۹۰۶

دفتر پنجم،

۲۶۳۶



در حقیقت هر عدو داروی توست
کیمیا و نافع و دلجوی توست

که ازو اندر گریزی در خلا
استعانت جویی از لطف خدا

در حقیقت دوستان دشمن اند
که ز حضرت دور و مشغولت کنند

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم،

بیت ۹۴_۹۶

گنج حضور،

پرویز شهبازی،

برنامه ۹۰۶



هر ولی را نوح و کشتیان شناس
صحبت این خلق را طوفان شناس
کم گریز از شیر و از درهاک نر
ز آشنایان و ز خویشان کن حذر

در تالاقی روزگارت می‌برند
یادهاشان غایب‌ات می‌چرند

«وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ، وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ
سُئِلَتْ، بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ.»

قرآن کریم، سوره
تکویر، آیات ۷ تا ۹

«و چون روحها با تنها قرین گردند، و چون از دختر زنده به
گور شده پرسیده شود که، به چه گناهی کشته شده است.»

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶



بانگ زدم نیم شبان، کیست در این خانه دل؟
گفت: منم کز رخ من شد مه و خورشید خجل

گفت که: این خانه دل پر همه نقشست چرا؟
گفتم: این عکس تو است، ای رخ تو رشک چگل

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۳۳۵

گنج مضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

گفت که: این نقشِ دگر چیست پر از خونِ جگر؟

گفتم: این نقشِ من خسته دل و پای به گل

داد سر رشته به من، رشته پرفتنه و فن
گفت: بگش تا بکشم، هم بکش و هم مگسل



مولوی،
دیوان شمس،
غزل ۱۳۳۵

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

گفتم: تو همچو فلان تُرُش شدی، گفت: بدان

من تُرُشِ مصلحتم، نی تُرُشِ کینه و غل

هر که در آید که منم، بر سرِ شاخش بزنم

کاین حرمِ عشق بُود، ای حیوان، نیست اِغِل

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۳۳۵

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

بی مرادی شد قلاووز بهشت حُفَّتِ الْجَنَّةُ شِنُوايِ خُوشِ سِرْشَت

مولوی، مثنوی، دفتر

سوم، بیت ۴۴۶۷



گنج مضمون، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۰۶

گفت: اُدْعُوا الله، بی‌زاری مباش

تا بجوشد شیرهای مهرهاش

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۴

ای خُنک آن را که بیند روی تو

یا درافتد ناگهان در کوی تو

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۰۱

گنج حضور،

پرویز شهبازی،

برنامه ۹۰۶





بس بُدی بنده را کفی بِالله لیکش این دانش و کِفایت نیست

مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۹۹

قرآن کریم،

سوره

نساء (۴)، آیه

۴۵

«وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ ۚ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى
بِاللَّهِ نَصِيرًا.»

«خدا دشمنانِ شما را بهتر می‌شناسد و دوستی او شما را
کفایت خواهد کرد و یاری او شما را بسنده است.»

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

مکرر بنگران سو، چشم می مال
که جان را مدرسه و تکرار این است
چو لب بگشاد، جانها جمله گفتند
شفای جان هر بیمار این است
چو یک ساغر ز دست عشق خوردند
یقینشان شد که خود خمار این است
گرو کردی به می دستار و جبه
سزای جبه و دستار این است

گنج حضور،
پرویز شهبازی،
برنامه ۹۰۶

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۴۲



مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۴۲

خبر آمد که یوسف شد به بازار
هَلا کو یوسف؟ ار بازار این است

فسونی خواند و پنهان کرد خود را
کمینه لعبِ آن طرّار این است
لعب: بازی، شوخی

ز ملک و مالِ عالم چاره دارم
مرا دین و دل و ناچار این است

ناچار: چیزی که بودن و داشتن آن ضروری است.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶



گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه ۹۰۶

**صوفیان واستَدَدند از گرو می همه رخت
دلِق ما بود که در خانه خمار بماند**

غزلیات حافظ، غزل شماره ۱۷۸

قضا که تیر حوادث به تو همی انداخت
تو را کند به عنایت از آن سپس سپری

گنج حضور،
پرویز شهبازی،
برنامه ۹۰۶

مولوی، دیوان شمس،
غزل شماره ۳۰۵۶



بدنم جَبَّة مَه را، بریزم ساغرِ شه را
وگر خواهند تاوانم همو تاوانِ من
باشد

مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۷۸



گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه ۹۰۶

اله را که شناسد؟ کسی که رُست ز لا
ز لا که رُست، بگو؟ عاشق بلا دیده
رموزِ لَیْسَ وَ فِی جُبَّتِی بُدَانَسْتَه
هزار بار من این جُبّه را قبا دیده

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۴۰۶

لَیْسَ وَ فِی جُبَّتِی: اشاره به سخن جنید:
لَیْسَ فِی جُبَّتِی سِوَى اللّٰهِ: درون جُبّه من جز
خدای نیست.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

دهان گشاد ضمیر و صلاح دین را گفت

تویی حیات من ای دیده خدا دیده

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۴۰۶

یُسْر با عُسْر است، هین آیسِ مَبَاش
راه داری زین مَمَاتِ اَنْدَرِ مَعَاش

آیس: نامید

مولوی، مثنوی، دفتر

یُسْر: آسانی

مَمَات: مرگ

پنجم، بیت ۳۶۱

عُسْر: سختی

«فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا.»

«پس بی تردید با دشواری آسانی است.»

قرآن کریم، سوره انشراح (۹۴)، آیه ۵

رُوح خواهی، جُبّه بشکاف ای پسر تا از آن صَفَوَت برآری زود سر

رُوح: آسودگی، آسایش
جُبّه: جامهٔ گشاد و بلند
صَفَوَت: پاکیزگی و خلوص
که روی جامه‌های دیگر بر
تن کنند، خِرَقه

هست صوفی آنکه شد صَفَوَت طلب نه از لباسِ صوف و خِیّاطی و دَب

دَب: کهنگی در جامه

مولوی، مثنوی،

دفتر پنجم، بیت

۳۶۲_۳۶۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶



فَعَلٍ تَوَسَّتْ اَيْنَ عَصَّهَائِي
دَم بَه دَم
اَيْن بُوَد مَعْنَى قَدْ جَفَّ الْقَلَمُ

مولوی،
مثنوی، دفتر
پنجم، بیت
۳۱۸۲



گنج حضور،

پرویز

شهبازی،

برنامه ۹۰۶

ای که تو از عالم ما می روی
خوش ز زمین سوی سما می روی
ای قفس اشکسته و جسته ز بند
پر بگشادی، به کجا می روی؟
سر ز کفن بر زن و ما را بگو
کز وطنِ خویش چرا می روی؟

گنج حضور

پرویز شهبازی

برنامه ۹۰۶

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۱۷۰



نی غلطم، عاریہ بود این وطن

سوی وطنگاہ بقا می روی

نی غلطم: نه اشتباه می کنم

چون ز قضا دعوت و فرمان رسید

در پی سرهنگِ قضا می روی

سرهنگِ قضا: قضا و ارادهی الهی

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۱۷۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶





یا که ز جنّات نسیمی رسید در پی رضوانِ رضا می‌روی

جنّات: بهشت
رضوان: نگهبانِ در بهشت

یا ز تجلیِ جلالِ قدیمِ مضطرب و بی‌سر و پا می‌روی

گنج مضمون
مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۱۷۰
پرویز شهبازی
برنامه ۹۰۶



اِنَّتِيَا كَرِهًا مَهَارِ عَاقِلَانَ اِنَّتِيَا طَوَعًا بَهَارِ بِيَدَلَانَ

« از روی کراهِت و بی میلی بیاييد، افسارِ
عَاقِلَانَ است، اَمَّا از روی رِضا و خرسندی بیاييد،
بَهَارِ عاشقان است. »

مولوی، مثنوی، دفتر
سوم، ابیات ۴۴۷۲

گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه ۹۰۶



یا ز شعاعاتِ جمالِ خدا
مست ملاقاتِ لقا می روی
یا ز بن خُمِّ جهان همچو دُرد
صاف شدی سوی عَلا می روی

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۱۷۰

گنج مضمون، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶



یا به صفاتی که خموشان کنند
خامش و مخفی و خفا می روی

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۱۷۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶



دستارم و جبہ و سرم ہر سہ بہ ہم
قیمت کردند بہ یک درم چیزی کم

نشنیدستی تو نام من در عالم؟
من هیچکسم هیچکسم هیچکسم



مولوی، دیوان شمس، رباعی ۱۲۲۷

گنج حضور، پرویز شہبازی، برنامه ۹۰۶

شہوتِ ناری براندن کم نشد
او بماندن کم شود، بی هیچ بُد
بُد: گزیر

تا کہ ہیزم می نہی بر آتشی
کی بمیرد آتش از ہیزم کشی؟

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ایات ۳۷۰۳_۳۷۰۴

گنج حضور، پرویز شہبازی، برنامه ۹۰۶

چونکہ ہیزم باز گیری، نار، مُرد
ز آنکہ، تقوی، آب، سوی نار بُرد

مولوی، شومی، دقراول، میت ۳۷۰۵

گنج حضور

پرویز شہبازی

برنامہ ۹۰۶



کی سیہ گردد به آتش رویِ خوب؟ کو نهد گل‌گونه از تقوی القلوب؟

«و هرکه محترم داند شعائر خدا را بدان که این کار از تقوای دل سرچشمه می گیرد.» «و هرکه محترم داند شعائر خدا را بدان که این کار از تقوای دل سرچشمه می گیرد.»

«وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ.»

«روی خوب و زیبا کی از آتش، سیاه می گردد؟ آنکه تقوی قلب را بر روی باطن خود بگذارد و رخسار روح را با سرخاب تقوا، رنگین و زیبا کند، کی این باطن از آتش و دود شهوات، سیاه می گردد؟»

(قرآن کریم، سوره حج (۲۲)، آیه ۳۲)

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۰۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

«نشاندن پادشاهان، صوفیانِ عارف را پیشِ رویِ
خویش، تا چشمشان، بدیشان روشن شود.»

پادشاهان را چنان عادت بُود
این شنیده باشی، ار یادت بُود

دستِ چپشان پهلوانان ایستند
ز آنکه دل، پهلویِ چپ باشد به بند

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۳۱۵۱-۳۱۵۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

مُشْرِف و اهل قلم بر دستِ راست زانکه علم خَط و ثبت آن دست راست

مُشْرِف: رئیسِ دیوان، کسی که از سوی شاه برای مراقبت کار دیگران گمارده شود.

صوفیان را پیشِ رُو موضع دهند کآینهٔ جان‌اند و ز آینه پهنند

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۳۱۵۲-۳۱۵۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

سینه، صیقل‌ها زده در ذکر و فکر
تا پذیرد آینه دل، نقشِ بکر

هر که او از صُلبِ فطرت خوب زاد
آینه در پیش او باید نهاد

عاشقِ آینه باشد روی خوب
صیقلِ جان آمد و تقوی القلوب

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۳۱۵۴-۳۱۵۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶



اختیار آن را نکو باشد که او

مالکِ خود باشد اندر اتَّقُوا

اتَّقُوا: بترسید، تقوا پیشه کنید

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۴۹

گنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۰۶

از برای آن دل پر نور و بر
هست آن سلطان دل‌ها منتظر

بر: نیکی، نیکویی

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۸۸۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶



آینه صافی نان، خود گزیننه است
سوخته هم آینه آتشزنه است

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۰۳

گنج حضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۹۰۶



صنعتِ خوب از کفِ شلّ ضریر باشد اولی یا به گیرایی بصیر؟

ضریر: نابینا، کور

پس چو دانستی که قهرت می کند بر سرت دَبُّوسِ مِحْنَتِ می زند

دَبُّوسِ مِحْنَت: بلایی که مانند گرز کوبنده است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۳۷۲-۳۷۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

پس بکن دفعش، چو نمرودی به جنگ
سوی او گش در هوا تیری خَدَنگ

تیر خَدَنگ: تیری که از چوب درخت خَدَنگ می سازند.

همچو اِسپاهِ مُغَلِ بر آسمان
تیر می انداز دفعِ نَزَعِ جان

نَزَعِ جان: کندن جان، جان کندن

یا گریز از وی اگر توانی بِرَو
چون رَوی؟ چون در کفِ اویبی گِرَو

کنج حضور،

پروین

شهبازی،

پرنامه ۹۰۶

مولوی، مثنوی، دفتر ششم،

آیات ۳۷۳-۳۷۵



در عدم بودی، نرستی از گفش از کفِ او چون رهی ای دستخوش؟

دستخوش: آنکه مورد تمسخر قرار گیرد.

آرزو جستن، بُود بگریختن
پیشِ عدلش خونِ تقوی ریختن

گنج حضور، پرویز

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۳۷۶-۳۷۷

شهبازی، برنامه

این جهان دامست و دانشش آرزو در گریز از دامها، روی آر زُو

چون چنین رفتی، بدیدی صد گشاد
چون شدی در ضدّ آن، دیدی فساد

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۳۷۸-۳۷۹

گنج حضور پرویز شهبازی
برنامه ۹۰۶



پس پیمبر گفت: اسْتَفْتُوا الْقُلُوبَ گر چه، مُفتی تان برون گوید خُطُوبَ

خُطُوب: جمع خُطْب، به معنی خطابه خواندن

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۰

حدیث

« اسْتَفْتِ قَلْبِكَ وَ اِنْ اَفْتَاكَ الْمُفْتُونَ. »

« از قلب خود فتوی بگیر، گر چه فتوی

دهندگان به تو فتوی دهند. »

کنج حضور پرویز شهبازی
برنامه ۹۰۶

آرزو بگذار تا رحم آیدش آزمودی که چنین می‌بایدش

چون نتانی جَست، پس خدمت کُنش
تا روی از حبسِ او در گُلشنش

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۲ - ۳۸۱

دَه به دَه چون تو مراقب می شوی

داد می بینی و داور ای غوی

غوی: گمراه

ور ببندی چشم خود را ز احتجاب

کار خود را کی گذارد آفتاب؟

احتجاب: پوشیدگی، حجاب

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۳-۳۸۴

گنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۰۶



**جسم خاک از عشق بر افلاک شد
کوه در رقص آمد و چالاک شد**

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۵

**آینه هستی چه باشد؟ نیستی
نیستی بر، گر تو ابله نیستی**

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۰۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

نیستی و نقص، هر جایی که خاست

آینه خوبی جمله پیشه‌هاست

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۰۴

هر که نقص خویش را دید و شناخت

اندر استکمال خود، دو اسبه تاخت

استکمال: به کمال رسانیدن، کمال خواهی

دو اسبه تاختن: کنایه از شتاب کردن و به شتاب رفتن

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۲

گنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹.۶



ز آن نمی‌پَرَد به سوی ذوالجَلال
کو گمانی می‌بَرَد خود را کمال

علّتی بتر ز پندارِ کمال

نیست اندر جانِ تو ای دُودَلال

دُودَلال : صاحب ناز و کرشمه

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۳۲۱۴ - ۳۲۱۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

لَذَّتْ بِیْ کِرَانِه‌ای است، عشق شده‌ست نامِ او
قاعده خود شکایت است، ورنه جفا چرا بُود؟

از سرِ ناز و غنجِ خود روی چنان تَرُش کند
آن تَرُشیِ روی او روح‌فزا چرا بُود؟

غنج: ناز و کرشمه

گنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۰۶

مولوی، دیوان شمس،

غزل ۵۶۰

آن تَرْشِي روي او ابرصفت همی شود

ور نه حیات و خَرْمی باغ و گیا چرا بُود؟

عاشقِ دلبرِ مرا شرم و حیا چرا بُود؟

چونکه، جمال این بُود، رسمِ وفا چرا بُود؟

(قرآن کریم،

سوره مائده

(۵)، آیه ۵۴)

«...و از ملامت

هیچ ملامتگری

نمی هر اسند...»

«...وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ

لَائِمٍ...»

مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۶۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

نه تو اعطيناك گوثر خوانده‌ای؟
پس چرا خشکی و تشنه مانده‌ای؟

یا مگر فرعونى و کوثر چو نیل
بر تو خون گشته‌ست و ناخوش، ای علیل

مولوى، مثنوى، دفتر پنجم، ایات ۱۲۳۲-۱۲۳۳

گنج حضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۹۰۶

توبه کن، پینار شو از هر عَدُو
کو ندارد آبِ کوثر در کدو

هر که را دیدی ز کوثر سرخ‌رُو
او محمدخوست با او گیر خو

گنج حضور، پرویز شهبازی،
برنامه ۹۰۶

مولوی، مثنوی،
دفتر پنجم، ابیات
۱۲۳۴-۱۲۳۵

هر که را دیدی ز کوثر خشک لب
دشمنش می‌دار هم‌چون مرگ و تب

گر چه بابای تو است و مامِ تو
کو حقیقت هست خون‌آشامِ تو

مام : مادر

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۲۳۷-۱۲۳۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

از خلیلِ حق بیاموز این سیر که شد او بیزار اول از پدر

خلیل:
ابراهیم
خلیل
الله

سیر: جمع سیره
به معنی سنت و
روش

مولوی، مثنوی،
دفتر پنجم، بیت
۱۲۳۹

پس چه چاره جز پناه چاره‌گر؟

نامیدی مسّ و، اِکسیرش نظر

اکسیر:
کیمیا

مولوی،
مثنوی، دفتر
دوم، بیت
۳۳۸۶

گنج حضور،
پرویز
شهبازی،
برنامه ۹۰۶

ناامیدی‌ها به پیش او نهدید تا ز درد بی دوا بیرون جهیدید

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۸۷

ای عاشق جریده، بر عاشقان گزیده بگذر ز آفریده، بنگر در آفریدن

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۲۹



گنج
حضور
پرویز
شهبازی
برنامه
۹۰۶

از خدا غیرِ خدا را خواستن
ظنّ افزونی ست و، گلی کاستن

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳

۱ - صنعت تبدیل با کُن فکان و نَفَخْتُ

دَمِ او جان دَهَدَت روز نَفَخْتُ پذیر

کارِ او کُن فیکون است، نه موقوفِ علل

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۳۴۴

حق قدم بروی نهد از لامکان

آنکه او ساکن شود از کُن فکان

مولوی، شوی، دقراول، بیت ۱۳۸۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

۲ - صنعت تبدیل با ندانستن این که
زندگی چطور کار می کند.

هرگز نداند آسیا مقصود گردش های خود
کاستون قوت ماست او یا کسب و کار نانبا

نانبا: نانوا

آبیش گردان می کند، او نیز چرخ می زند
حق آب را بسته کند، او هم نمی جنبد ز جا

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

۳ - صنعتِ تبدیل بی‌علت و مستقیم

بدونِ علت و سبب‌های ذهنی

کارِ من بی‌علت است و مُستقیم

هست تقدیرم نه علت، ای سَقیم

سَقیم: بیمار

عادتِ خود را بگردانم به وقت

این غبار از پیش، بنشانم به وقت



۴ - صنعتِ تبدیل با بیرون کردنِ مُردۀ من
ذهنی از زندۀ هشیاری

چون ز زندۀ مُردہ بیرون می کند

نفسِ زندۀ سوی مرگی می تند

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

۵ - تبدیل از روی رحمت و بینهایت انعطاف پذیر

گویدش: رُدُّوْا لَعَادُوْا، كَارِ تُوْسْت
ای تو اندر توبه و میثاق، سُسْت

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

« بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ

رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ. »

«نه، آنچه را که از این پیش پوشیده

می‌داشتند اکنون برایشان آشکار شده، اگر

آنها را به دنیا بازگردانند، باز هم به همان

کارها که منعشان کرده بودند باز می‌گردند.

اینان دروغگویانند.»

قرآن کریم، سوره انعام (۶)، آیه ۲۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

لیک من آن ننگرم، رحمت کنم
رحمتم پُرسست، بر رحمت تنم

فنگرم عهد بدت، بدهم عطا
از گرم، این دم چو می خوانی مرا

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۳۱۶۰-۳۱۵۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

۶ - صنعت تبدیل با ساکت کردن ذهن و خاموشی

أنصتوا را گوش کن خاموش باش
چون زبان حق نگشتی گوش باش

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۴۵۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶





۷ - تبدیل با نیستی

کارگاهِ صنْعِ حق چون نیستی است
پس برونِ کارگه بی‌قیمتی است

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۹۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

آینه‌ی هستی چه باشد؟ نیستی نیستی بر، گر تو ابله نیستی

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۰۱

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶



۱- شأن جدید در صنعت تبدیل

هر لحظه و هر ساعت یک شیوه نو آرد

شیرین تر و نادر تر زان شیوه پیشینش

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۲۲۷

كُلُّ أَصْبَاحٍ لَنَا شَأْنٌ جَدِيدٌ

كُلُّ شَيْءٍ عَنِ مُرَادِي لَا يَحِيدُ

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۰

«در هر بامداد کاری تازه داریم، و هیچ کاری از میطه

مشتیت من فارغ نمی شود.»

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

هر نَفَس نو می‌شود دنیا و ما
بی‌خبر از نو شدن اندر بقا
عُمُر، همچون جوی نو می‌رسد
مُسْتَمَرِّی می‌نماید در جسد

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۱۱۴۴_۱۱۴۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹.۶

۹- صنعت تبدیل با فرستادن پیغام جدید به
ذهن و دادن شناسایی به انسان



هست مهمان خانه این تن ای جوان
هر صبحی ضیف نو آید دوان
ضیف: مهمان

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۴

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

هین مگو کین ماند اندر گرد نم
که هم اکنون باز پَرْد در عدم

هر چه آید از جهان غیب و ش

در دلت ضعیف است، اورا دار خوش

ضعیف: مهمان

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۳۶۴۶_۳۶۴۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

نه بترسم، نه بلرزَم، چو گشَد خنجرِ عزّت

به خدا خنجرِ او را بد هم رشوت و پاره

که بود آب که دارد به لطافت صفتِ او؟

که دو صد چشمه بر آرد دلِ مَرَمَر و خاره

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۳۷۲

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

۱۰- صنعت تبدیل همراه با صبر و شکر و تسلیم

عاشقِ صُنْعِ توام در شُکْرِ و صَبْرِ

عاشقِ مَصْنُوعِ، کی باشم چو گَیْرِ؟

شُکْر و صَبْر: در اینجا کنایه از نعمت و بلاست گَیْرِ: کافر

عاشقِ صُنْعِ خدا با فَر بُود

عاشقِ مَصْنُوعِ او کافر بُود

صُنْع: آفرینش

مَصْنُوع: آفریده، مخلوق

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۱۳۶۱-۱۳۶۰

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

تا تراشیدم نگریدی تو به تیشه صبر و شکر

لَا يُلْقَاهَا فَرُوعِي خَوَانٍ وَالْأَصَابِرُونَ

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۹۴۸

«وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ فَيُرِّ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ.»

قرآن کریم، سوره قصص (۲۸)، آیه ۸۰

«و کسانی که دانش [واقعی] یافته بودند گفتند:
«وای بر شما! برای کسی که گرویده و کارشایسته کرده،
پاداش خدا بهترست، و جز شکیبایان آن را نیابند.»»

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶



بنگر این تیشه به دست کیست، خوش تسلیم شو

چون گره مستیز با تیشه که نَحْنُ الْغَالِبُونَ

مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۹۴۸

«فَالْقَوْمَ حِبَالَهُمْ وَعِصِيَهُمْ وَقَالُوا بَعْزَةَ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ.»

«پس ریسمان‌ها و چوبدستی‌هایشان را انداختند و گفتند: «به

عزّت فرعون که ما حتماً پیروزیم.»

قرآن کریم، سوره شعراء (۲۶)، آیه ۴۴

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

۱۱ - صنعت تبدیل با طرب سازی و فوشی و شیرینی

زان چمن خندان و خوش ما جان شیرین می دیم

کان ملک ما را به شهد و قند و حلوا می کشد

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶
مولوی، دیوان شمس، غزل ۷۲۸

خوش باش که هر که راز داند
داند که خوشی خوشی کشاند

شیرین چو شکر تو باش شاکر
شاکر هر دم شکر ستاند

مولوس، دیولا، شمس، غزل ۲۱۲

کنج حضور، پرویز شهباز، برنامه ۹۰۶



**این چنین جانی چه در خورد تن است
هین بشو ای تن، از این جان هر دو دست**

**ای تن گشته وثاق جان بس است
چند تاند بحر در مشکی نشست؟**

وثاق: اتاق

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات

۴۵۸۲ - ۴۵۸۳

گنج حضور، پرویز

شهبازی، برنامه ۹۰۶



یار در آخر زمان، کرد طرب سازی
باطنِ او جدِّ جدِّ، ظاهرِ او بازی
جمله عشاق را یار بدین علم گشت
تا نکند هان و هان، جهلِ تو طنازی

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۰۱۳

گنج حضور پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

۱۲ - صنعت تبدیل با ایجاد طلب در انسان

کین طلب در تو گروگانِ خداست

ز آنکه هر طالب به مطلوبی سزا است

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۳۴

بی‌کلید، این در گشادن راه نیست

بی‌طلب، نان سنتِ الله نیست

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۳۸۷

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

حِسُّ خُفَّاشَت، سَوِي مَغْرِبِ دَوَان حِسُّ دُرِّ پَاشَت، سَوِي مَشْرِقِ رَوَان

دُرِّ پاش: نثار کننده‌ی مروارید، پاشنده‌ی
مروارید، کنایه از حِسُّ رُوْحَانِي انسانی



گنج حضور،

پرویز

شهبازی،

برنامه ۹۰۶

مولوی، مثنوی، دفتر

دوم، بیت ۴۷

۱۳- صنعت تبدیل با انبساط و شرح صدر

حکم حق گسترده بهر ما بساط
که بگویند از طریق انبساط

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

که درون سینه شرح داده ایم
شرح اندر سینه ات بنهاده ایم

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

کہ اَلَمْ نَشْرَحْ نَہ شرحت ہست باز؟ چون شدی تو شرح جو و گدیہ ساز؟

گدیہ ساز: گدایی کنندہ، تکدی کنندہ
مولوس، شوس، دقتر پنجم، بیت ۱۰۷۱

«اَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ.»

«آیا سینہات را برایت نگشودیم؟»

قرآن کریم، سورۃ انشراح (۹۴)، آیۃ ۱

کنج حضور، پرویز

شہاز، برنامہ ۹۰۶



۱۴- غیرت در تبدیل انسان

غیرتِ عقل است بر فُوبیِ رُوح

پُر ز تشبیهات و تمثیل این نُصُوح

نُصُوح: نصیحت‌ها

با چنین پنهانی کین رُوح راست

عقل بر وی این چنین رَشکین چر است؟

رَشکین: غیور، رشک برنده

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، آیات ۶۸۹-۶۸۸

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶



۱۵ - باب صغیر در هنگام تبدیل

ساخت موسی قدس در، باب صغیر

تا فرود آرند سر قوم زحیر

قوم زحیر: مردم بیمار و آزاردهنده

ز آنکه جباران بُدند و سرفراز

دوزخ آن باب صغیر است و نیاز

جبار: ستمگر، ظالم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، آیات ۲۹۹۷-۲۹۹۶

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

۱۶ - صنعتِ تبدیل با قبض و بسط

چونک قبضی آیدت ای راهرو
آن صلاحِ قوست آتشِ دل مشو

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۳۴

چونکه قبض آید تو در وی بسط بین

قازه باش و چین میفکن در جبین

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۳۹

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

قبض دیدی، چاره آن قبض کن
ز آنکه سترها جمله می روید ز بن

بسط دیدی، بسط خود را آب ده
چون برآید میوه، با اصحاب ده

مولانا شوهر، دقتر سوم، لیلیت ۳۶۲-۳۶۳

کنج حضور، پرویز شهباز، برنامه ۹۰۶

ماگوی سرگردان تو، اندر خم چوگانِ تو
گه خوانی اش سوی طرب گه رانی اش سوی بلا

گه جانبِ خوابش گشی، گه سوی اسبابش گشی

گه جانبِ شهرِ بقا، گه جانبِ دشتِ فنا

اسباب: هرچه سالک آن را واسطهٔ حصولِ مراد پندارد.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۸

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

گاهى چو چاه كن پست رو مانند قارون سوى گؤ

گه چون مسيح و كشت نو بالاروان سوى علا

گؤ: گودال

تا فضل تو راهش دهد، وز شيد و تلوين وارهد

شياد ما شيدا شود، يكرنگ چون شمس الضحى

تلوين: هم هویت شدگی، همانیدگی، رنگارنگی

شياد: فریبگر، سالوس

چون ماهيان بحرش سکن، بحرش بود باغ و وطن

بحرش بود گور و کفن، جز بحر را داند وبا

سکن: جایگاه آرامش

مولوس، دیوانه شمس، غزل ۲۸

کنج حضور، پرویز شهبازى، برنامه ۹۰۶

۱۷ - تبدیل از طریق اثر قرین

می‌رود از سینه‌ها در سینه‌ها
از ره پنهان، صلاح و کینه‌ها

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

از قرین بی‌قول و گفت و گوی او
خو بدزد دل نهان از خوی او

قرین: نزدیک، مصاحب، همنشین

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

از هیچ کس ما تقلید نکنیم، نه از جمع نه از فرد. ما مراقب خودمان باشیم، مولانا را می خوانیم، می گوید تو خوی فراوانی داشته باش. خوب من چه کار دارم از یکی تقلید کنم، بپرسم، خوی فراوانی بخشیدن است،

اگر من ذهنی با خسیس بودنش دوست ماست، ما قرین او نمی شویم که روی ما اثر مخرب بگذارد. اگر هم می شویم، دائماً مراقب خودمان هستیم که این اثر روی ما به کمترین مقدار تقلیل پیدا کند.

من‌های ذهنی از
روی کمیابی اندیشی
روی ما اثر منفی
می‌گذارند.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶



هیچ من ذهنی در جهان وجود
ندارد که به من ذهنی دیگر
کمک کند، پس می بینید که ما
در چه کار مخربی هستیم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

اغلب مردم من ذهنی
دارند و از طریق قرین
روی من های ذهنی اثر
مخرب می گذارند.

گنج حضور، پرویز
شهبازی، برنامه ۹۰۶



طوفان نوح که حوالی چهل سالگی
در زندگی یک آدم ممکن است برپا
بشود منبعش مردم عادی هستند
که من ذهنی دارند، اما نَفَس مولانا
و آدم‌هایی مثل ایشان طوفان
را می‌خواباند، برای این که راه را
درست به ما نشان می‌دهد.

گنج حضور ، پرویز شهبازی ، برنامه ۹۰۶

از هر آنچه که ذهنتان در این لحظه نشان
می‌دهد زندگی، هویت، خوش بختی
نخواهید.

مخصوصاً عقل، حس امنیت،
هدایت و قدرت را از چیزهایی که
ذهنتان در این لحظه نشان می‌دهد
نخواهید، فقط آنها را تماشا کنید.



هر چیزی که ذهن نشان می دهد به صورت

وضعیت این لحظه برای ما ظاهر می شود.

شما از وضعیتِ ذهنیِ این لحظه زندگی

نخواهید. اگر زندگی نخواهید، در مقابلِ آنها

نه مقاومت می کنید و نه بد و خوب می کنید،

فقط فضا را باز می کنید.

باز کردنِ فضا در اطراف اتفاق این لحظه
اصطلاحاً **تسلیم** نامیده می‌شود. **تسلیم**
یعنی شما قبل از خوب و بد کردن، فضا را
در اطرافِ اتفاقِ این لحظه باز کنید و این
فضای باز شده که مرکز شما را عدم می‌کند،
از جنس زندگی، از جنس اصلتان است،
پس شما دارید دوباره مرکزتان را عدم
می‌کنید.





اگر مرکزتان عدم شود، زندگی می تواند به شما کمک کند؛ بنابراین مرتب در اثر فضاگشایی در اطراف اتفاق این لحظه فضای درون بیشتر و بیشتر می شود و همانیدگی ها از مرکز به حاشیه رانده می شوند و مرکز همیشه عدم باقی می ماند.

ما به صورت من ذهنی نمی توانیم

توانایی های خودمان را ببینیم،

خدای داند که چه هنرهایی از

بشر برمی آید.

دو مطلب که شما باید خیلی به آن توجه کنید، یکی این که شما اگر بخواهید زنده بشوید فقط دم ایزدی با مرکز عدم می‌تواند به شما کمک کند.

دوم این که هر من‌ذهنی که به شما می‌رسد شما را به سوی ذهن می‌برد، هیچ من‌ذهنی در جهان وجود ندارد که به من‌ذهنی دیگر کمک کند. پس می‌بینید که ما در چه کار مخربی هستیم.



همین طور که فضای گشوده شد اثر سازنده

و تبدیلی خوب روی ما دارد، من های

ذهنی در اطراف ما هم اثر میدارند، شما

باید این را بدانید، با هر چیزی بدی که قرین

می شوید اثر مخرب دارد.

باید بدانید که من‌های
ذهنی اطرافتان روی شما
اثر بد می‌گذارند، بنابراین
این‌که چطور می‌خواهید
خودتان را محافظت کنید،
هنر شما است.

هر من ذهنی روی شما اثرِ مخرب
می‌گذارد، فقط من های ذهنی
نیستند، تماشای یک فیلم بد،
دیدنِ یک صحنهٔ بد، شما نگوید
من پهلوان و رستم هستم از
این‌ها زیاد دیده‌ام. هرچیزی که
می‌بینید، می‌شنوید، با آن قرین
می‌شوید، روی شما اثر می‌گذارد.

اگر با دید عدم بینیم، دشمنان ما
دوستان ما هستند، برای این که مجبور
هستیم در اطرافشان فضاگشایی کنیم.
اگر با من ذهنی مان با آن‌ها بجنگیم
نه، موضوع فرق می‌کند. به‌طور کلی از
هر چیزی که بدمان می‌آید در اطرافش
فضا باز می‌کنیم.

اگر می‌خواهید پیشرفت کنید، باید
ابیات را حفظ کنید.

شما پانصد بیت را حفظ کنید تا
وقتی به موردی می‌رسید و دنبال
کلید می‌گردید فوراً یادتان بیاید. نه
این که یک بار نگاه کنید رد بشوید،
بگویید من این را که قبلاً دیده‌ام،
بیت‌ها را معنی ادبی نکنیم.



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

مولانا می گوید از من های ذهنی که آشنا و دوست هستند بترس.

چرا؟ چون وقتی با آنها ملاقات می کنی وقتت را

تلف می کنند. هیچ من ذهنی نیست که حرف های

من ذهنی را به ما بزند و وقت ما تلف نشود. از

آنها هم که جدا می شویم می آییم چون با یک

مقدار گله و شکایت و حرف های منفی آمده ایم

مدتها طول می کشد دوباره به صحت و سلامتی

عقل برگردیم.

خیلی موقع‌ها با من‌های ذهنی
صحبت می‌کنیم از ما می‌رنجند.
مدت‌ها طول می‌کشد تا از
دلشان در بیاوریم. می‌گوییم
منظورم این نبود! شما آن‌طوری
تفسیر نکن، بنابراین از آن‌ها جدا
که می‌شویم باز هم آرامش نداریم.

مراقب بودن یعنی دیدن خودمان که این
بیت، این مطلب را که می‌خوانم آیا می‌بینم
که روی من اثر می‌کند؟ آیا روی خودم پیاده
می‌کنم؟ خودم را می‌بینم که این عیب و آن
عیب را دارم و باید برطرف کنم؛ یا این که
عیب دیگران را می‌بینم. دیدنِ دیگران و
تصور این که دیگران ایراد دارند، مراقبه
نامیده نمی‌شود.

مراقب بودن یعنی این که ببینید این ابیات چه معنی می دهند؟ با عینک این ابیات که نگاه می کنی خودت را چگونه می بینی؟ چگونه می سنجی؟

مراقب باش که الآن چه فکری می کنی؟
دراثر این فکر چه عملی می کنی؟ در اثر این عمل آیا دردی در شما ایجاد می شود؟ الآن چه دردی را تجربه می کنی؟ خشمگین هستی؟
می ترسی؟ حس رنجش می کنی یا شاد هستی؟
الآن حاضر هستی یا نیستی؟ الآن رضا داری؟
الآن شکر می کنی یا نمی کنی؟

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

گنج حضور، پرهیز تنه‌بازی، برنامه ۹۰۶

خداوند دائماً در مرکز یا روی مرکز ما کار می‌کند و مرتب می‌خواهد به ما نشان بدهد که وجود این من‌ذهنی پر از درد لازم نیست. من‌ذهنی نقشی است که ما جدیداً درست کرده‌ایم، این را خداوند درست نکرده، لازم نیست که این قدر پردرد باشد، چند وقتی قرار بوده با چندتا چیز همانیده بشویم، چندتا عینک بزنیم و بعد این‌ها را در بیاوریم.

ملا مت دو جور است، یکی ملا مت
خالق، دیگری ملا مت زندگی.
وقتی مسأله‌ای پیش می‌آید،
وقتی نا امید می‌شویم، همه
این‌ها نشانه ملا مت زندگی
است.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶



وقتی به مقصدمان، به آرزوهای من‌ذهنی‌مان
نمی‌رسیم، همه‌اش می‌خواهیم راه‌های من‌ذهنی‌را
اعمال کنیم و زندگی این‌را نمی‌پذیرد، بنابراین عبوس،
ناراحت، گرفتار و ناامید می‌شویم. معنی‌اش این‌است
که داریم با من‌ذهنی‌فکر و عمل می‌کنیم، اگر این‌را
بفهمیم، من‌ذهنی‌را کوچک می‌کنیم، به حرفش گوش
نمی‌دهیم و فضا را باز می‌کنیم،

البته این کار سخت است.

گنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۰۶

زندگی به ما می‌گوید ای انسان
تو باید مرکزت را عدم نگه
داری، وصال‌ت را به من نگه داری.
نمی‌شود بروی دنبال رفتاری که
من ذهنیات پیشنهاد می‌کند و
جلوی من بلند شوی بگویی من
هم عقیده‌ای دارم، من هم انتخاب
می‌کنم. تو فقط باید مرکز را
عدم نگه داری، راه را من انتخاب
می‌کنم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶



شما باید دائماً مراقب و آگاه باشید



که مرکزتان عدم بماند و اتصال قطع نشود.

آیا آن قدر توانایی دارید که

مرکز را عدم نگه دارید و دوباره برنگردید به ذهن؟

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

زندگی می گوید از چیزی که خوش است
می آید دشمن تو است و از چیزی که بدت
می آید درمان تو در آن است؛
برای این که تو از جانب آن چیز بد فرار
می کنی به سوی من پناه می آوری، فضا را
باز می کنی و می فهمی که من هستم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶



یکی از ایرادهایی که به طور کلی مولانا از
انسان می‌گیرد این است که

از وصال با مرکز عدم، دوباره به دانش برمی‌گردد.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

اگر خداوند برای ما کافی باشد از چیزهایی که ذهنمان نشان می‌دهد که زندگی نمی‌خواستیم! این قدر درد نداشتیم. دشمنی ما با دیگران، رنجش ما از اطرافیان، براساس این است که چیزی از آنها می‌خواهیم که به ما نمی‌دهند. ما حس امنیت نداریم، برای این که آنها کارهایی می‌کنند که می‌ترسیم.

گنج مضمون، پرویز شهبازی، برنامہ ۹۰۶

يك عد شكایت می کنند که همسر م، دوستم چرا این کار
را کرده؟! کرده که کرده! **تو فضا را باز کن**، عشق کن،
شادی بگیر، آرامش داشته باش. چرا از همسرت
آرامش می خواهی که اگر کاری کرد شمانگران
بشوی! مگر تو همسرت هستی! تو باریشه خودت به
زمین خداوند وصل هستی، تو بی نهایت عمق داری.

خداوند برای تو کافی است.

وظیفه ما لحظه به لحظه فضاگشایی است.

**اگر ما این ریسمان فضاگشایی را به دست گرفتیم
که همان ریسمان خداوند است، مولانا می‌گوید
چنگ بزن و رهایش نکن.**

چطوری ریسمان رها می‌شود؟

**وقتی که می‌روی به ذهن از آن چیزی که ذهنت
نشان می‌دهد با شرطی‌شدگی، زندگی می‌خواهی،
از کسی زندگی می‌خواهی، با این کار می‌گویی
خداوند برایم کافی نیست!**

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

درد قسمتِ مهمی از من‌ذهنی انسانِ امروز است.
هیچ من‌ذهنی پیدا نمی‌کنید که درد نداشته باشد.
دردهایی مانند رنجش، کینه، خشم و ...

البته ممکن است دردها همیشه نباشند ولی بالاخره بالا
می‌آیند و انسان را زیر سلطه می‌گیرند، فکرهايش را در
اختیار می‌گیرند، و باعث فکرهاي دردناک می‌شوند.

توجه کنید که بالاخره ما در این مسیر معنوی اشتباه خواهیم کرد. هیچ کس نیست که فضا را باز کند، مرکزش را عدم کند و همین طور عدم نگه دارد و خداوند هم با قضا و کنفکان، خیلی زود او را تغییر بدهد، چنین چیزی نداریم.

چرا نداریم؟

ممکن است شامل حال یک یا دو نفر بشود، ولی به طور کلی این امکان ندارد، برای این که ما با انسان های دیگر زندگی می کنیم آن ها من ذهنی دارند و هر لحظه من ذهنی شان از طریق قرین، ما را به داشتن من ذهنی تشویق می کند.

به همین دلیل می گوئیم این مطالب و آموزش های مولانا را ادامه بدهید، تکرار کنید.

یکی از ملامت‌های انسان از طرف زندگی است.
خداوند انسان نیست که ما را سرزنش کند و بگوید
چرا این کار را کردی؟! مگر نمی‌فهمی؟! نه، زندگی
این کارها را نمی‌کند، بلکه ما در اثر فکر و عملِ
من ذهنی دچار مشکل می‌شویم، برای خودمان
مسئله، مانع و دشمن می‌سازیم، تاکنون مسائل
زیادی را به این ترتیب ساخته‌ایم، هنوز هم آثار این
مسائل در ما وجود دارد.

گنج مضمور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

ما باید یک جایی مسئله‌سازی را متوقف
کنیم، آثار مسائل گذشته را حل کنیم،
دیگر مسئله درست نکنیم و این را بدانیم
که اگر مرتب از من‌های ذهنی عشق،
عقل، دوستی، خوشبختی، آرامش
بخواهیم، در این صورت مسئله درست
خواهد شد، گرفتار خواهیم شد.

کنج حضور،
پرویز شهبازی،
برنامه ۹۰۶

اگر کسی به خاطر همسر، فرزند،
دوست، یا پایین آمدن اندازه
اموال، آرامشش را از دست
می دهد؛ پس خداوند برایش
کافی نیست و از چیزهای ذهنی
زندگی می خواهد.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

هیچ‌کدام از ما قادر نیستیم از آفاتِ مردم
خودمان را حفظ کنیم. ما مجبوریم کار کنیم،
سرِ کارمان برویم، برویم خرید کنیم، مردم را
ببینیم، تلویزیون ببینیم، اخبار بشنویم، خبر
می‌دهند به ما. هرکدام از این فکرها که در
فضا موج می‌زند و به ما می‌رسد، ما را به
داشتن من‌ذهنی قوی‌تر تشویق می‌کند.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

مولانا میگوید با اتفاق این لحظه کاری
نداشته باش اتفاق این لحظه را زندگی،
قضا، خداوند به این دلیل به وجود می آورد
که شما در اطرافش فضا باز کنید تا
پیغامش را دریافت کنید.

گنج حضور، پرویز شهبازی،

برنامه ۹۰۶





شما باید یاد بگیرید و بگویید من با
آن چیزی که ذهنم نشان می‌دهد کار
ندارم و در اطرافش فضا باز می‌کنم.
اگر هم می‌خواهم اتفاق این لحظه را
عوض کنم، با خرید آن فضای
گشوده‌شده که از جنس خریدِ کُل است
و تمام کائنات را اداره می‌کند، عوض
می‌کنم و تغییرات را انجام می‌دهم.

هر لحظه یک فکری به ذهن می‌آید که مهمان شماست. بنابراین فضا را باز کنید و از آن پذیرایی کنید تا پیغامش را بدهد برود. اگر مقاومت کنید پیغامش را نمی‌توانید بگیرید. ما همیشه مقاومت می‌کنیم. با آن چیزی که ذهنمان در این لحظه نشان می‌دهد کار داریم فضا را باز نمی‌کنیم، بد و خوب می‌کنیم بنابراین فکری که قضا می‌فرستد نمی‌تواند پیغامش را به ما بدهد و زود می‌رود.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

وقتی ما سال‌ها با چیزها همانیده شدیم و
دیدیم از همانیدگی نمی‌توانیم زندگی بگیریم،
بنابراین باید هرچه زودتر بفهمیم دیگر که
این‌ها به ما زندگی نمی‌دهند.

چقدر دیگر باید چیزها را بیاوریم به مرکزمان
ما را به درد بیندازند، و این موضوع را
نفهمیم و دائماً شکایت کنیم.



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶





زندگی انسانِ امروزی

روی شکایت بنا شده.

چرا؟ چون همیشه فکر

می‌کند یک چیزی کم

است. گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶



انسان از روی ناآگاهی هر لحظه شکایت می‌کند؛
یک چیزی کم است، یک چیزی بد است. برای
اینکه با آن معیار پندار کمال ما نمی‌خواند.
باید آن پندار کمال را بشکنیم؛ وگرنه
لحظه به لحظه شکایت خواهیم کرد ولو به زبان
هم نمی‌گوییم، عدم رضا وجود دارد.

شما شکایت نکنید. شکایت سبب جفای زندگی
است. خداوند شکایت را دوست ندارد؛ برای
اینکه فضا را می‌بندد. دچار درد می‌شوید.

کنج حضور ما پرویز شهبازی

برنامه ۹۰۶

برای تغییر، صبر لازم است. ما باید صبر کنیم
قضا و کن فکان این مرکز ما را درست کند و
هر لحظه پرهیزی کنیم، یعنی دیگر مرکز عدم
به هیچ وجه با چیزی که ذهن نشان
می دهد همانیده نمی شود.

گنج حضور،
پرویز شهبازی،
برنامه ۹۰۶



شما از یک زمانی به بعد دیگر با
هیچ چیز نباید همانیده بشوید، دیگر
مسئله درست نکنید. اما عوارض و
عواقب مسائل قبلی ادامه دارد که
یواش یواش آن‌ها را با مرکز عدم
حل می‌کنید.

اگر از یک لحظه‌ای به بعد مسئله درست نکنیم،
زندگی ما بی‌مسئله می‌شود.

پس زندگی بی‌مسئله هم وجود دارد. ما باید از
آن جنس بشویم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶



انسان در من ذهنی می‌گوید تا من به این چیز که ذهنم نشان
می‌دهد رسم زندگی من شروع نمی‌شود، یا زندگی ام بهتر
نمی‌شود، در حالی که ما می‌توانیم در این لحظه پر زندگی کنیم.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶



من پیشنهاد می‌کنم شما به صورت
مراقبه‌ای خودتان را تماشا کنید که آیا به
مجلسی می‌روید می‌خواهید بهتر از دیگران
دیده شوید؟ علاوه بر این که می‌خواهید دیده
شوید؛ می‌خواهید بهتر از همه دیده شوید؟
هرچقدر بیشتر می‌خواهیم دیده بشویم
وضعمان فراتر خواهد شد.

گنج حضور پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

ما طبق کمال طلبی من ذهنی می خواهیم
مردم را متقاعد کنیم آهای مردم ببینید من
باسواد هستم، دانشمند هستم این قدر سواد
دارم، این قدر مال دنیا دارم برای دیده شدن،
نیاز به جهان دارم.

«نیاز به جهان دارم» معنی اش این است که
نیاز به خداوند ندارم. اگر کسی قضا را باز
کند نیاز به جهان ندارد.

کنج حضور، پرویز شهباز، برنامه ۹۰۶

چرا اغلب اوقات می‌گوییم خودتان را از من‌های ذهنی
حفظ کنید؟

ممکن است حتی ده سال روی خودمان کار کنیم، یک دفعه
متوجه شویم که جمع یک جور دیگر فکر و عمل
می‌کند بنابراین ما هم برویم از جمع تقلید کنیم؛ یا شخصی
وارد زندگی ما شود، که دوباره با او هم هویت شویم، پس
شما باید آن قدر ادامه بدهید تا به نتیجه برسید.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶




هرچقدر ما فضا باز می‌کنیم نیازمان به مردم
پایین می‌آید، هرچقدر ما فضا را می‌بندیم
نیازمان به مردم مخصوصاً دیده شدن، تأیید
مردم، توجه مردم، قدردانی مردم زیادتر
می‌شود و هرچقدر زیادتر می‌شود ما از
زندگی دور می‌شویم و می‌گوییم نیاز
نداریم.

گنج مضمون، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶



توجه کنید چیزی از این جهان نخواهید به این
معنی نیست که شما نمی‌توانید در جهان بیرون
هدف بگذارید، به این معنی نیست که پول
نداشته باشید، خانه نداشته باشید، غذای
خوشمزه نخورید، نه. منظور این است با این‌ها
همان‌ده نباید باشیم؛ اتفاقاً همین که فضای
درون ما باز بشود و ما به فراوانی خداوند زنده
بشویم تمام چیزهای مادی در زندگی ما زیادتر
می‌شود. بنابراین شما می‌توانید هدف و خواسته
داشته باشید و در عین حال همیشه در این
لحظه باشید.


کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶



ما نباید پرهیز سطحی کنیم، باید به خاطر خودمان
پرهیز کنیم؛ یعنی مراقب باشیم باید بگوییم من
می‌خواهم آزاد بشوم؟ می‌خواهم مرکز روشن بشود؟
می‌خواهم به شادی زندگی برسم؟
در این صورت از همانیدن و آوردن چیزی به مرکز
پرهیز می‌کنم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶






شما یک مراقبه‌ای بفرمایید ببینید براساسِ تصمیم و ارادهٔ خودتان پرهیز می‌کنید؟ از همانیدگی‌ها و گرفتنِ زندگی از آنها و از کشش به‌سوی آنها؟ یا نه، بعضی مواقع‌ها به‌خاطر این‌که مردم نگاه می‌کنند مُقید هستید؟

کنج حضور، پرویز شهباز سر، برنامه ۹۰۶





اگر ما به سختی رسیدیم، دیدیم به نتیجه نمی‌رسیم و زندگی ما دارو
خراب می‌شود، باید نفهمیم که یک دست ناتوان که همان
من ذهنی است دارو ما را هدایت می‌کند.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶



مراقب بودن به این معنی است که شما توجهتان را از روی دیگران برمی دارید، دیگران هرکاری می کنند به خودشان مربوط می شود، حواس ما به خودمان است و لحظه به لحظه مراقب هستیم و متوجه می شویم که وقتی فضا را بازی کنیم زندگی درست می نویسد، در نتیجه مسائل ما در بیرون حل می شود.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶



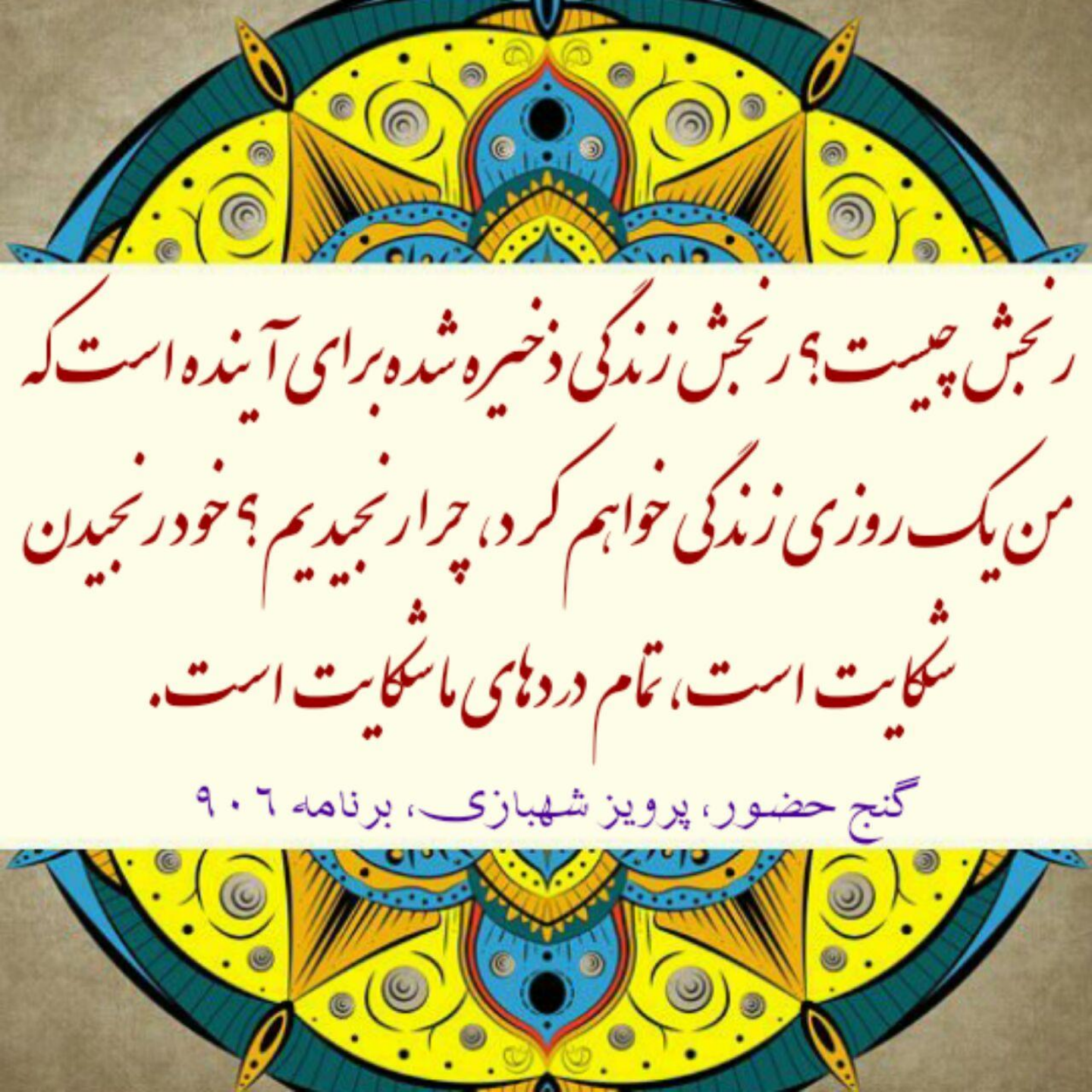
هر قدر مسئله شما بزرگتر باشد باید فضای
بیشتری باز کنید تا بتوانید خرید بیشتری از آن ور
جذب کنید.

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

پیشه خداوند تغییر و تبدیل ماست، می‌خواهد
با قضا و کن‌فکان درون ما را بی‌نهایت کند، ما
باید اقرار کنیم که با من‌ذهنی عمل کردیم و این
مسائل را با عقل خودمان ایجاد کرده‌ایم و الآن
ناقص هستیم تا خداوند استادی‌اش را روی ما
پیاده کند.


کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

هر فیضی که در اثر فضاگشایی می آید
خرجش کن، عمل کن، پخش کن، ذخیره
نکن و برای آینده نگذار، هرچقدر که توان
داری در این لحظه پُر زندگی کن، نگو
تمام می شود، شاد باش و شادی کن، یکی
از خاصیت های زنده بودن و شبیه خدا
بودن شادی بی سبب است، ما شاد
نمی شویم و از فیضی که الان می رسد
استفاده نمی کنیم و با تبدیل زندگی به
درد، مسئله و مانع آن را ذخیره می کنیم.



رنجش چیست؟ رنجش زندگی ذخیره شده برای آینده است که
من یک روزی زندگی خواهم کرد، چرا رنجیدیم؟ خود رنجیدن
شکایت است، تمام دروهای ماسکایت است.

گنج حضور، پرویز شهبازی، بر نامه ۹۰۶




هر کسی مرکزش هر جور هست آن
را در بیرون منعکس می کند، اگر شما
روانمی دارید دیگران خوب
زندگی کنند، حتما شما هم زندگی
خوبی نخواهید داشت، یعنی ما
خودمان هستیم که زندگی
بیرونی مان را می سازیم.

ما می‌گوییم الآن ده سال است من دارم مولانا
می‌خوانم خیلی دیر شده است وقتش است به
خدا زنده بشوم، چه کسی می‌گوید وقتش است؟
من ذهنی؛ یعنی من ذهنی‌ام دارد کار می‌کند خود
این وقت را تعیین کردن، یعنی من ذهنی.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶





وقتی ناامید می شویم یعنی خیلی
نزدیک به زندگی هستیم، ناامیدی
جای بدی نیست اتفاقاً جای خوبی
است نشان می دهد که ما بد کار
کرده ایم، تقصیر ما بوده و بد کار
کردن هم یعنی با من ذهنی کار کردن.
بنابراین می توانم غلط خودم را ببینم
و اصلاح کنم، درست که کردم،
فضاگشایی شروع می شود.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه

صنعت‌های تبدیل و صنعت‌های بیان خدا در ما که باید به
آنها توجه کرد.

۱ - صنعت تبدیل با کُن فکان و نَفْحُتْ

۲. صنعت تبدیل با ندانستنِ اینکه زندگی چطور کار می‌کند.

۳. صنعت تبدیل به صورت مستقیم و بدون سبب و علت‌های
ذهنی.

۴ - صنعت تبدیل با بیرون کردن مُردهٔ منِ ذهنی از زندهٔ
هشیاری

۵ - تبدیل از روی رحمت و بینهایت انعطاف پذیری

۶ - صنعت تبدیل با ساکت کردن ذهن و خاموشی

۷ - تبدیل با نیستی

گنج حضور پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

خداوند لحظه به لحظه به ما عنایت دارد، رحمت
دارد، لطف دارد، هیچ موقع نیست که این
رحمتش را قطع کند؛ فقط وقتی ما شکایت
می‌کنیم، تلخ هستیم، نمی‌توانیم رحمتش
را بگیریم. وقتی مقاومت، ستیزه و قضاوت
می‌کنیم یا همانیدگی در مرکز ما هست، رحمت
او به ما نمی‌رسد.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶



اگر تو من ذهنی داشته باشی، مرکزت همانیدگی
باشد، قانون خداوند این است که تو را دائماً از
خودش دور می کند و آن دور کردن، آن قانون
سبب می شود که به تو لطمه بخورد، سختی برسد.
این کار را تو می کنی، خدا که نمی کند. اگر چه رحمت
خدا را تبدیل به مسئله می کنی ولی او به عهد بد تو
نگاه نمی کند.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶



ما باید شادی بی سبب که از فضای
عدم می آید، داشته باشیم. شادبودن،
شادی را زیادتیر می کند و شادی
مسری هست.

بنابراین به هر جا می رویم به جای
این که مردم را غمگین کنیم و به
ذهن ببریم، می توانیم آن ها را به
فضای گشوده شده بکشیم، فضای
درونشان را باز کنیم تا به زندگی
مرتعش بشوند.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه، ۹۰۶



**«طلب» با تمرکز و مراقب بودن روی خود
و این که «من چه می‌خواهم» به دست می‌آید. یک
شناسایی است، شناسایی شخصی است، کسی به ما
نمی‌تواند این را بدهد. طلب واقعی مستلزم جنب و
جوش است، مستلزم فضاگشایی است،
عدم ستیزه است، مستلزم مراقب بودن است.**



مولانا می گوید که محدودیتِ
پیشرفت انسان ها فقط به وسیلهٔ
خودشان تعیین می شود، آن کسانی
هم که الآن پیشرفت نمی کنند در هر
جنبه ای، حتی از نظر مالی، خودشان
به خودشان تحمیل می کنند.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶



این که جوانی وقتش را تلف نمی‌کند،
مطالعه می‌کند، در یک کاری مشغول
است. ارزش وقت را می‌شناسد و به
بطالت نمی‌گذراند. این نشان می‌دهد
که دارد به حرف زندگی گوش
می‌دهد. خودش را در اختیار زندگی
گذاشته و می‌گوید که نواقص من
را درست کن، من را به خودت تبدیل
کن، من می‌خواهم مفید باشم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶

زندگی روی ما غیرت دارد، یعنی
این طوری نیست که ما انتخاب کنیم
در ذهن بمانیم و او هم بگذارد. هرچه
ما فضا را بازتر می‌کنیم و به‌سوی او
می‌رویم، غیرتش روی ما بیش‌تر
می‌شود، یعنی ما را رها نمی‌کند.

زندگی غیرت دارد و دوست ندارد
که ما همانیده بشویم، یک چیزی
در بیرون ما را نگاه کند.

وقتی قبض آمده یعنی زندگی
می‌خواهد یک تغییری در شما
بدهد، تازه باش و شکر کن و
فضا را باز کن، بگذار آن فضای
گشوده‌شده به شما نشان
بدهد که چکار باید بکنی. قبض
آمده که تو را منبسط کند، یک
چیزی به شما بگوید.

وقتی منقبض می شویم و
شکایت می کنیم باید فضا را
باز کنیم و ببینیم که چرا
منقبض شدیم؟ فضای
گشوده شده به ما خواهد
گفت که چه همانیدگی ای، چه
دردی الآن در کار است و این
قبض هم به وسیله قضا
صورت می گیرد.


وَلَوْ اِیْنِ كِه شِما مِنْ ذِهْنِی

دارید، اعتراف به من ذِهْنِی

و نقص ها، شمارا آینه می کند.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۹۰۶





برنامه کنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com